

ضمیمه جلسه بیستم متن خوانی کاپیتال (جلد سوم) / جمعه، ۳۱ شهریور ۱۳۹۶

پاسخ پرسش‌های ۱ تا ۱۳ / مروری بر پاره چهارم

**۱. جایگاه سرمایه‌ی بازرگانی در سطح تجریدی که «مقدم» بر تبدیل ارزش اضافی به سود است، کجاست؟**

وقتی از «سطح تجرید» سخن می‌گوییم منظور این است که بدون توجه به شرایط تاریخی چه روندی طی شده است یعنی آیا از دل سرمایه صنعتی یک بخش تجاری جدا شد و مستقل گردید یا برعکس. واضح است که در سطح تجرید ابتدا سرمایه صنعتی وجود داشته و بعد سرمایه تجاری به وجود آمده و مستقل شده است. در حالی که از لحاظ تاریخی چنین نیست.

**۲. سرمایه بازرگانی چه نقش نهادی یا ساختاری‌ای را در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ایفا می‌کند؟**

اگر بوجد آمدن ارزش اضافی را هم مساوی با تولید و هم تحقق آن بدانیم آنگاه بطور کلی با یک نوع سرمایه روبرو خواهیم بود: سرمایه صنعتی. اما به مرور زمان، سرمایه بازرگانی برای تحقق بخشیدن به ارزش، بعنوان بخشی از سرمایه صنعتی، خودبخود از نظر ساختاری ویژگی مستقلی پیدا کرده است.

**۳. اگر منشاء سود بازرگانی تفاوت بین قیمت فروش و قیمت خرید نیست، پس چیست؟**

سرمایه بازرگانی بر حسب مقداری که دارد، بنا به نرخ میانگین سود، مقداری سود به آن تعلق می‌گیرد. درواقع میتوان گفت که منشاء سود در بخش مولد است؛ یعنی همان بخشی که در آن ارزش اضافی تولید شده. در اصل سود سرمایه دار بازرگانی بخشی از ارزش اضافی تولید شده در بخش تولید است به واسطه نرخ سود میانگین. این سود از پیش تعیین گردیده؛ و در فروش تحقق پیدا میکند.

\* اگر حجم بیشتری کالا بفروشد (برای مقابله با گرایش نزولی نرخ سود)، به همان میزان پول بیشتری برای خرید آنها میپردازد و در نهایت در مقدار سودش تغییری حاصل نمی‌آید.

\* اگر قیمت فروش را سرخود بالا ببرد، بدون آنکه حجم فروش تغییری کند؛ منجر به ایجاد رقابت میشود و همین رقابت باعث تعدیل نمودن قیمت‌ها و در نهایت ثابت ماندن سود میانگین میگردد. (مثال تپسی و بقیه شرکت‌های تاکسیرانی که بعد از آن ایجاد شدند)

[دو مورد ستاره‌دار تأکیدی بودند بر ثابت ماندن سود.]

**۴. آیا می‌توان سود بازرگانی را بدون تشکیل نرخ میانگین سود توضیح داد؟**

خیر. سود بازرگانی از پیش تعیین گردیده است (ارزش اضافه تولید شده در سرمایه صنعتی). میدانیم که نرخ میانگین سود از تقسیم ارزش اضافی به کل سرمایه بوجود می‌آید. این کل سرمایه، سرمایه بازرگانی را هم شامل

میشود. پس میتوان گفت که سود سرمایه بازرگانی در سود سرمایه صنعتی تعریف شده است و اگر نرخ میانگین سود را کنار بگذاریم عملاً سود بازرگانی نمیتواند وجود داشته باشد.

#### **۵. آیا بازرگان مانند رانت خوار در سود سرمایه دار صنعتی شریک می شود؟**

چون منشاء سود در تمامی سپهرها، در ارزش اضافه تولید شده در سرمایه صنعتی است؛ در نتیجه رانت خوار و بازرگان و .. همگی از این سود تغذیه میکنند.

#### **۶. آیا سود بازرگانی مبلغی است که بازرگان به سود صنعتی اضافه می کند؟**

خیر. منشاء سود بازرگانی همان ارزش اضافی تولید شده در سرمایه صنعتی است.

#### **۷. «هزینه» از مقولهی ارزش است یا قیمت؟ چرا این یا چرا آن؟**

هزینه از مقولهی قیمت است.

\* ارزش کالا برابر با مقدار کار و بطور کلی وسایل تولیدی است که برای تولید آن صرف شده. در واقع هر چیزی که در ارزش کالا نهفته است نسبتی مستقیم دارد با آن چیزهایی که صرف تولید آن شده (خریداری مواد خام و..). بعلاوه ارزش اضافی تولید شده.

\* قیمت کالا برابر است با همان مقدار کار و وسایل مورد نیاز و .. بعلاوه سود میانگین.

\* هزینه در واقع همان سرمایه بیست که صرف تحقق ارزش اضافی میشود بدون آنکه مستقیماً در تولید کالا نقشی داشته باشد؛ این هزینه ها به نسبت سود میانگین وارد کالا میشوند (مثل اجاره ساختمان، خرید کامپیوتر و..).

#### **۸. آیا می توان از «هزینه» های نگهداری و حمل و نقل سخن گفت؟**

از آنجایی که نگه داری و حمل و نقل حوزه هایی هستند که بعنوان «تداوم تولید در گردش» از آنها یاد میشود؛ در نتیجه نمیتوان از کلمه هزینه برای آنها استفاده کرد. هزینه ها در بازرگانی وجود دارند و بازرگانی هم بخشی است مستقل.

#### **۹. در حالیکه بازرگانی ارزش اضافی تولید نمی کند، چرا مارکس می نویسد: «همانگونه که کار اجرت**

**نیافتهی کارگر برای سرمایه دار مولد مستقیماً اضافه ارزش می آفریند، به همانگونه نیز، کار اجرت**

**نیافتهی مزدبگیران تجاری سهمی از آن اضافه ارزش را برای سرمایه دار بازرگانی بوجود می آورد»؟**

از نظر مارکس بین کارگر مزدبگیر تجاری و کارگران صنعتی باید ضرورتاً همان تفاوت بین سرمایهی صنعتی و سرمایهی تجاری وجود داشته باشد. سرمایهی صنعتی ارزش اضافی را با تصاحب مستقیم کار نپرداختهی غیر، تولید می کند و سرمایهی تجاری بخشی از این ارزش اضافی را با انتقال آن از سرمایه صنعتی به خود در قالب سود میانگین تصاحب می کند.

سرمایهی تجاری تنها از طریق کارکردش در تحقق ارزش است که در فرایند بازتولید به شکل سرمایه عمل می کند. برای تاجر، مقدار سودش به مقدار سرمایهی وابسته است که می تواند در این فرایند به کار بیندازد، و هر چه کار

نپرداخته‌ی کارمندان بیشتر باشد، سرمایه‌ی بیشتری را می‌تواند در خرید و فروش به کار گیرد و در نتیجه سود بیشتری را هم تصاحب کند. کار نپرداخته به کارگران تجاری، با این که ارزش اضافی نمی‌آفریند، توانایی تصاحب ارزش اضافی سرمایه‌دار تجاری را بیش‌تر می‌کند، و از این طریق منبع سودش محسوب می‌شود.

**۱۰. مارکس می‌گوید: «سرمایه‌ی بازرگانی نه ارزش ایجاد می‌کند و نه اضافه ارزش، یعنی مستقیماً چنین امکانی ندارد. اما می‌تواند بطور غیرمستقیم به ازدیاد اضافه ارزش که بوسیله‌ی سرمایه‌داران صنعتی تولید می‌شود، کمک کند.» منظور چیست؟**

میدانیم که نقش سرمایه‌ی بازرگانی در گردش و در واقع در تحقق ارزش است؛ سرمایه‌ی بازرگانی از طریق کوتاه کردن زمان تحقق ارزش (دوره‌های برگشت) بطور غیرمستقیم این امکان را به سرمایه‌دار مولد میدهد تا مقیاس تولید را گسترش دهد و در نتیجه در مدت زمان مشخص تعداد گردش بیشتر شده، بازتولید شدت می‌گیرد و در نهایت ارزش اضافی بیشتری حاصل میشود.

**۱۱. از نظر مارکس چه فرقی وجود دارد بین کاری که برای تولید ارزش و کاری که برای تحقق ارزش صورت می‌گیرد؟**

می‌دانیم که از نظر مارکس، کاری که مستقیماً مابه‌ازای ارزشی در کالا به وجود می‌آورد (کار مربوط به بخش تولید صنعتی) و البته تدوam این نوع از کار در سپهر گردش (مثلاً حمل و نقل) در زمره‌ی کار مولد قرار می‌گیرد. فعالیت‌های دیگری که برای تحقق ارزش (از پیش تولید شده در سپهر تولید) صورت می‌گیرند مولد نیستند، یعنی «مستقیماً» مابه‌ازای ارزشی ندارند یا ارزش جدیدی را به کالای تولید شده نمی‌افزایند.

مشکلی که در این جا رخ می‌دهد، قضاوت درباره‌ی ماهیت کار کارگران بخش تجاری و استثمار شدن یا نشدن آن‌هاست. اگر ارزش اضافی را حاصل استثمار بدانیم، آیا این بدان معنی است که کارگران غیرمولد استثمار نمی‌شوند؟ گامی به عقب بازگردیم و بخشی از توضیح مارکس در جلد یک، درباره‌ی پول به عنوان مقیاس ارزش را مرور کنیم:

«امکان عدم تطابق کمی بین قیمت و مقدار ارزش، یعنی انحراف قیمت از مقدار ارزش، در ذات خود شکل قیمت است. این نقص نیست. بلکه برعکس سبب می‌شود تا این شکل، برای شیوه‌ای از تولید مناسب باشد که قانون‌مندی‌هایش تنها بر مبنای بازی کور بی‌قاعده‌گی‌ها ابراز وجود می‌کنند که به طور میانگین، متقابلاً هم‌دیگر را تعدیل، در کار هم اختلال و یک‌دیگر را از بین می‌برند» (جلد یک، ص ۱۲۸)

از بین رفتن نسبت ضروری میزان کار به کار رفته در کالا و مقدار ارزش آن، نه تنها در سرمایه‌داری عیب محسوب نمی‌شود که از اساس، جزئی از سازوکار این شیوه‌ی تولید است. میانجی بین این دو نسبت ضروری یعنی پول و قیمت، ابزاری را در اختیار عاملان این شیوه‌ی تولیدی قرار می‌دهد که به نسبت نوسانات بازار (یا سطح پدیدار) واکنش نشان دهند (به اصطلاح قانون عرضه و تقاضا). به این ترتیب، همه‌ی مناسبات ما نیز که از رهگذر این

میانجی (پول) صورت می‌گیرد و اجد این خصلت بیگانه یا وارونه است که نسبت ضروری خود را با مبناهایش از دست داده است.

اما پول تنها میانجی این شیوه‌ی تولید نیست.

نرخ میانگین سود، یکی دیگر از این میانجی‌هاست که مادامی که ما درون مناسبات سرمایه‌داری عمل می‌کنیم، تحت تأثیر آن قرار داریم. ویژگی میانجی‌های سرمایه‌داری آن است که نسبت‌های ضروری را مخدوش و پنهان کنند. پول نسبت ضروری بین میزان کار به کار رفته در کالا و قیمت به عنوان تجلی پولی مقدار ارزش آن کالا را مخدوش/پنهان می‌کند. میانگین سود، نسبت ضروری بین نرخ ارزش اضافی (استثمار) و نرخ سود را. نگرستن به مناسبات از منظر این میانجی‌ها، همیشه ما را در سطح پدیدارها نگاه می‌دارد و مکانیزم‌های درونی و پنهان‌شده‌ی این پدیدارها (اگر نخواهیم بگوییم ذات) را از دیدرس خارج می‌کند.

نرخ میانگین سود برآمده از نرخ ارزش اضافی و نرخ ارزش اضافی برآمده از استثمار است. بنابراین، نرخ میانگین سود بازتابی است، هرچند کم‌رنگ و محو، از میزان استثمار کلی طبقه‌ی کارگر. دستمزد کارگران نامولد در نسبت با همین نرخ میانگین سود تعیین می‌شود. بنابراین تابعی است از همین میزان استثمار میانگین طبقه‌ی کارگر. به بیان دیگر، همان‌طور که پول در مقام میانجی عام سرمایه‌داری، «وضعیت کلی» مناسبات انسانی در چارچوب سرمایه‌داری را واجد خصلت بیگانگی می‌کند، در این جا نیز، نرخ میانگین سود، «وضعیت کلی» کار در سرمایه‌داری را واجد خصلت استثمار می‌کند.

با این توضیحات، حال شاید بتوان ادعا کرد که کارگران نامولد، اگرچه ارزش اضافه‌ای به ارزش اضافی تولید شده در بخش تولید نمی‌افزایند، اما همچنان استثمار می‌شوند چرا که این استثمار، وضعیت کلی کار مزدوری ذیل نظام سرمایه‌داری است.

**۱۲. مارکس می‌گوید در سرمایه‌داری سرمایه‌ی صنعتی سود سرمایه‌ی بازرگانی را تعیین می‌کند، اما «در جریان تکامل تاریخی، این امر معکوس است». منظور چیست؟ این اظهارنظر چه دستاورد روش‌شناختی‌ای دارد؟**

در روند تکامل تاریخی به نظر می‌رسد که بازار گردش کالاهاست که تعیین کننده مقدار قیمت است. اگر فرایند تولید سرمایه‌داری را در دوره‌های آغازین آن یعنی زمانی که شیوه‌ی کالایی به شیوه‌ی مسلط جامعه تبدیل نشده، بررسی کنیم، می‌بینیم که این تجارت است که تعیین می‌کند قیمت‌های تولید چقدر باشند. سپس به تدریج گسترش و سلطه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری باعث می‌شود که تولید تعیین کند کالاها به چه میزان فروخته شوند و نرخ میانگین سود شکل بگیرد. مارکس می‌گوید نقد من وارونه واقعیت است و وارونه روند تاریخی.

میتوان گفت که دستاورد روش‌شناختی این اظهار نظر همان تفاوت بازنمایی و پژوهش است. یعنی در پژوهش ما از واقعیت به انتزاع و ریشه مساله می‌رسیم؛ اما در بازنمایی از ریشه و منشا آن مرحله به مرحله به ان لایه‌هایی

می افزایشیم تا با واقعیت منطبق شود. در مورد سرمایه تجاری هم روند واقعیت و پژوهش آن، معکوس روند بازنمایی است. یعنی در بازنمایی و تحلیل منطقی این سرمایه صنعتی است که سود سرمایه بازرگانی را تعیین می کند. هر چند که در روند تاریخی معکوس آن اتفاق افتاده باشد.

### **۱۳. چرا نگاه ایدئولوژی بورژوایی به شیوهی تولید سرمایه‌داری از منظر سرمایه‌ی بازرگانی است؟**

از آنجایی که از منظر ایدئولوژی بورژوایی سود در گردش یا خرید و فروش است و نه در ارزش اضافه ایجاد شده در تولید، لذا همه عوارض ناشی از کم و زیاد شدن سود را تنها در گردش جستجو میکند. توجیه ظاهری این مسئله از نگاه عامیانه این است که بازرگان کالایی تولید نمیکنند، اما سود میبرد پس نفس سودآوری را در فعالیت های بازرگانی قلمداد میکند.